

خواهی  
نظر

# خبرنگاران در میدان پرهراس

## گفتارهایی درباره روزگار خبرنگاران، به مناسبت ۱۷ مرداد، روز خبرنگار

جایی نمی‌رسد. فشارها در دو، سه سال اخیر بیشتر هم شده، قبل از نوشتن بعضی گزارش‌ها و مصاحبه‌ها با آنها تماس گرفته می‌شود، تهدید می‌شوند و اگر پاسخی به تلفن‌هایشان ندهند، با خانواده‌شان تماس می‌گیرند و آنها را تحت فشار قرار می‌دهند. این طرف اما خبرنگاران و روزنامه‌نگاران با دلی پرهراس، همچنان به میدان می‌روند؛ درباره قانون حجاب گزارش می‌دهند، سراغ کارگران می‌روند یا از تخلفات شهرداری می‌نویسند، از بهزیستی انتقاد می‌کنند و سازمان‌های متخلف را رسانه‌ای می‌کنند. آنها در میدان؛ میدانی پرهراس.

نداشتن بیمه، کم بودن حقوق دریافتی و... سبب شده خبرنگاران بیش از پیش مجبور باشند چند شیفت کار کنند؛ در روابط عمومی‌ها، شرکت‌های خصوصی و نهادهای مردمی یا سراغ کارآفرینی با سرمایه‌های کوچک بروند؛ مثل مزون لباس، صنایع دستی، فروش قهوه و... روزنامه‌نگاران برای حقوق پرداخت نشده پرستاران، کارگران، معلمان، مهاجرت پزشکیان و دانشجویان، خودکشی دستیاران، دانش‌آموزان و... می‌نویسند و در ازایش جای تعداد زیادی‌شان هر سال در تحریریه‌ها خالی می‌شود و حتی‌گاه برای گرفتن معوقات و حقوق عقب‌افتاده‌شان، دست‌شان به



زهرا جعفرزاده  
خبرنگار گروه جامعه

روزنامه‌نگاران در مضیقه‌اند. تا قبل از سال ۱۴۰۱، درد اصلی‌شان معیشت بود و از بعد از پاییز دو سال پیش احساس ناامنی و ارباب از سوی نهادهای خاص، مشقت‌شان را بیشتر کرده است. بی‌پولی،



عکس: میزبان

نگاه  
هم‌میهن

درباره خبرنگارانی که دیگر نمی‌توانند بنویسند

## چه کسی آدم‌ها را از مرگ منصرف کند؟

گرفته بود، چطور سال در پی سال به خانه‌ها، کومه‌ها، کبرها و چادرهای آدم‌ها رفته‌اند و با نوشتن قصه‌شان، دوباره نوری بر زندگی آنها تابانده‌اند. چطور آنها بوده‌اند که لبخند را به لب‌های آدم‌های محروم از همه‌چیز برگردانده‌اند. چطور با نوشتن یک گزارش درباره آنها، چنان تن مردم و بعضی مسئولان را لرزاندند که سبیل کمک‌ها از همه جاس‌زیر شده.

قصه نجات انسان‌ها را آقا ابراهیم آن روز تعریف کرد، اما قصه‌ای در این باره نشنیدید. او نشنید روزی که از نقطه‌ای در این سرزمین، خبری به یک خبرنگار می‌رسد و او دیگر نمی‌تواند درباره‌اش بنویسد، روز مرگ اوست. روز رنج بی‌حساب است. روزی است که قصه را می‌شنوند، اما نمی‌نویسند. دیگر نمی‌نویسند. می‌رود در اتاق را روی خودش می‌بندد، می‌نشاند در تاریکی و در خیالش کلمه‌ها را پشت هم ردیف می‌کند. در خیالش می‌گوید: «حالا ورودی گزارش را چطور بنویسم؟» در خیالش برای گزارش پایان‌بندی درخشانی می‌نویسد و در خیالش برای آن تیترو می‌زند.

حال خبرنگارانی که دیگر نمی‌توانند بنویسند، که از نوشتن منع شده‌اند، حکایت بر آب چشمی است که اگر آن روز آن را برای آقا ابراهیم تعریف کرده بودم، احتمالاً لیوانی آب دستم می‌داد و می‌گفت: «خدا بزرگ است.» و بعد احتمالاً می‌شنید: «ما فقط می‌خواهیم برای نجات انسان‌ها گزارش بنویسیم. اگر مانع باشیم، چه کسی آنها را از مرگ منصرف کند؟»

وقت چه کسی آنها را که قصد خودکشی روی ریل دارند از مردن منصرف کند؟ آقا ابراهیم آن روز گفت که بارها مردان و زنان جوانی را با دست‌های خودش، با تن گرم‌ده‌اش و با دل پرهراسش از روی ریل نجات داده، آنها را به اتاقکش برده، لیوانی آب دست‌شان داده و از معجزه زندگی گفته است؛ از اینکه دنیا امروز به یک شکل است و فردا به حالی دیگر. از اینکه به قول آن پیرمرد «طعم گیلاس» کیارستمی، دنیایی می‌تواند طوری باشد که خوردن یک توت یا مزه کردن یک گیلاس یا دیدن غروب آفتاب می‌تواند آدم را از پرتگاه مرگ برگرداند. آقا ابراهیم وقتی اینها را تعریف می‌کرد، مجبور بود از همان لیوان آب، جرعه‌ای توی گلویش پریغزش بریزد تا جلوی اشک‌هایش را بگیرد.

آن روز من به آقا ابراهیم از قصه‌های خودم نگفتم؛ از قصه خبرنگارانی نگفتم که سال‌ها پشت هم کردن کلمات، دست‌های آدم‌ها را گرفته‌اند و زندگی‌شان را نجات داده‌اند. آقا ابراهیم هیچ‌وقت نشنید خبرنگاران اجتماعی، کسانی مثل زن خبرنگاری که آن روز جلوی‌اش نشسته و رکوردش را در دست‌های یخ‌کرده‌اش

## چه کسی آدم‌ها را از مرگ منصرف کند؟



الناز محمدی  
دبیر گروه جامعه

سوزن‌بانان شغل عجیبی دارند. در زمانه هوش مصنوعی و تکنولوژی و چه و چه، آنها زیر تیغ آفتاب تابستان و نور ماه شب‌های سرد زمستان، کنار ریل‌ها می‌ایستند و خط‌های قطار را عوض می‌کنند. مسافران قطار، معمولاً آنها را نمی‌بینند. وقتی که خوابند یا مشغول کتاب خواندن و غذا خوردن، از کنار سوزن‌بانان می‌گذرند. یک‌روز که برای نوشتن گزارشی از حال و روز و شرایط کاری آنها به یکی از ایستگاه‌های سوزن‌بانی رفته بودم، از یکی‌شان پرسیدم اگر همین چند خط باقی‌مانده را که هنوز تمام‌الکترونیکی نشده و شما از آنها محافظت می‌کنید، از شما بگیرند، چه می‌شود؟ آقا ابراهیم جواب داد: «آن

## بدترین دوره روزنامه‌نگاری

که خیلی جالب بود این بود که بهزیستی به‌عنوان متولی یا متخلفان بر خورد کرد و حتی خود مرکز هم از من شکایتی نداشت اما دادستان علیه من شکایت کرد و عنوان اتهامی را در پرونده‌ام درج کرد. به هر حال بعداً متوجه شدم که حتی بهزیستی این مرکز را تعطیل کرده و چهار نفر هم در ارتباط با آن در زندان هستند. وکیل‌م می‌گفت که این موضوع کاملاً رسانه‌ای است و چرا باید در چنین دادگاهی به‌جای دادسرای فرهنگ و رسانه بررسی شود. البته در این میان مسئله



محمد باقرزاده  
خبرنگار آزاد

چندی پیش گزارش نوشتیم درباره تخلفی در یکی از مؤسسات خیریه که برای آن دادگاهی شد. مسئله‌ای

## سخت‌ترین و بحرانی‌ترین دوره روزنامه‌نگاری



کامبیز نوروزی

حقوقدان و فعال رسانه‌ای

ناسامانی وضعیت روزنامه‌نگاری در ایران بسیار جلب توجه می‌کند، ما در ایران در عین حال که روزنامه‌نگاران بسیار خوبی داریم، اما اشتغکی و به‌هم‌ریختگی وضعیت رسانه‌ها هم از مطبوعات و خبرگزاری‌ها به حدی است که بر کار روزنامه‌نگاران اثرات منفی شدیدی گذاشته است. ما می‌دانیم که وضعیت اقتصادی مطبوعات بسیار نامناسب است و در چند سال اخیر، انواع فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بر رسانه‌ها افزایش زیادی پیدا کرده. در موارد متعددی، روزنامه‌نگاران بازداشت شدند و از طرف دیگر، با سیاست‌های نادرستی که در طول تقریباً دو دهه اخیر علیه رسانه‌ها اعمال شده، روزبه‌روز مرجعیت رسانه‌ای در ایران سقوط بیشتری می‌کند. با سقوط مرجعیت رسانه‌ای سید رسانه‌های داخلی از سید مصرفی رسانه‌های خانوار تا حد زیادی خارج شده است. وقتی رسانه‌ای وجود نداشته باشد، یا خواننده‌ای نداشته باشد طبیعتاً محیط کار روزنامه‌نگار هم بسیار کوچک می‌شود. روزنامه‌نگار هر اندازه که به کار خودش تعهد داشته باشد، دایره عملش محدودیت بیشتری پیدا می‌کند. وضعیت روزنامه‌نگاری ایران به تناسب وضعیت

بحرانی رسانه‌ها، بسیار بحرانی است، ما چند حق اساسی مرتبط با روزنامه‌نگاری داریم که رعایت نمی‌شود. یکی از آنها حق دسترسی آزاد به اطلاعات است. در سال‌های اخیر امکان دسترسی روزنامه‌نگاران به اطلاعات و اخبار بسیار کاهش یافته، دستگاه‌های دولتی از دسترسی روزنامه‌نگاران به اخبار جلوگیری می‌کنند. موضوع دیگری که خیلی محدود شده، حق برخورداری از امنیت حرفه‌ای است. روزنامه‌نگاری کار پرخطر است و به این دلیل که خیلی وقت‌ها کار حرفه‌ای و قانونی روزنامه‌نگار با منافع ساخت قدرت تضاد پیدا می‌کند، روزنامه‌نگار هم در معرض خطر قرار می‌گیرد. به همین دلیل یکی از حقوق اساسی روزنامه‌نگاران این است که هیچ روزنامه‌نگاری به‌دلیل انجام وظیفه یا حین انجام وظیفه مورد تعرض افساد قانونی یا غیرقانونی قرار نگیرد، اما شاهدیم که به پهنه‌های مختلف، روزنامه‌نگاران به‌دلیل کارهای حرفه‌ای‌شان تحت تعقیب قرار می‌گیرند. وقتی این دو حق نباشد یا ضعیف باشد، روزنامه‌نگاری دچار بحران‌های بیشتر و مصائب بیشتری می‌شود. از نظر معیشتی هم می‌دانیم که شرایط معیشتی روزنامه‌نگاران ایران به‌شکل تأسفجاری ضعیف است. غیر از دو، سه رسانه که وابسته به سازمان‌های عمومی یا وزارتخانه‌ها هستند، سایر رسانه‌ها به‌دلیل بحران اقتصادی قادر نیستند امور معیشتی روزنامه‌نگاران خود را به‌درستی مدیریت کنند. مزد و مزایای بسیار پایین است، بسیاری از روزنامه‌نگاران بیمه نیستند. خیلی‌هاشان در معرض اخراج قرار می‌گیرند، به سادگی اخراج می‌شوند و مشکلات زیادی برایشان ایجاد می‌شود. آخرین نکته اینکه، نهادهای صنفی خیلی می‌توانند در این زمینه نقش داشته باشند اما باز هم در این قسمت مشکل وجود دارد. انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران در سال ۸۸ به دستور غیرقانونی یک قاضی معزول پلمب شد و هنوز هم اجازه فعالیت به این انجمن ندادند. قبل از آن انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران تشکیل شد که برای آن هم مضیقه‌هایی ایجاد کردند و امکان فعالیت کامل را به اعضای آن نمی‌دهند. با این اوصاف باید بگوییم که روزنامه‌نگاری ایران در یکی از بحرانی‌ترین و سخت‌ترین سال‌های خود به سر می‌برد. باید تمام روزنامه‌نگاران به‌ویژه آنها که مستقل هستند را تشویق کرد که در این شرایط بحرانی و پرخطر همچنان چراغ روزنامه‌نگاری را روشن نگه داشته‌اند. دولت تغییر کرده با این همه حداقل در کوتاه‌مدت چشم‌اندازی از تغییر و از بین رفتن بحران رسانه‌ها نخواهیم دید. اما در میان‌مدت - یعنی بعد از دو، سه سال دیگر - اگر دولت توجه خاصی به مسائل رسانه‌های کشور داشته باشد، دیدگاه‌های کهنه‌و‌منسوخ رسانه‌ای را رها کند، جهان جدید ارتباطات را درک کند و برخورد‌های حذفی با رسانه‌ها را کاهش دهد، می‌توان امیدوار بود که در میان‌مدت تغییرات مثبتی رخ دهد

البته ما قبل از این دوره، از نظر امنیت حرفه‌ای شرایط دشوارتری را هم تجربه کرده‌ایم. در فاصله سال‌های ۷۹ به بعد، شرایط سختی بر روزنامه‌نگاری کشور حاکم بود و پرونده‌های متعدد و بازداشت‌های زیاد و توقیف بی‌دری روزنامه‌ها و وضعیت را بسیار سنگین کرده بود، اما حالا وضعیت متفاوت شده است. مسئله اینجاست که در سال‌های ۷۹ به بعد، رسانه‌ها در ایران دوران پرونوتی را سپری می‌کردند و مسائلی که برای روزنامه‌نگاران پیش می‌آمد با کنش عمومی روبرو می‌شد و حتی گاهی به یک موضوع ملی تبدیل می‌شد. اما آنچه در سال‌های اخیر شاهد هستیم، کاهش رونق رسانه‌هاست تا حدی که این برخورد‌های سخت با روزنامه‌نگاران، دیگر خیلی توجه‌ها را جلب نمی‌کند، مگر در موارد استثنایی مثل پرونده‌هایی که برای خانم‌های محمدی و حامدی تشکیل شد.

که بلافاصله با من و مسئولان روزنامه تماس گرفتند و گفتند که نباید به این سفر بروم. به هر حال تمام این مسائل در کنار مدیریت نادرست رسانه سبب شد تا کار ثابت‌مدت دیگر رسانه نباشد و در مکانی غیر از رسانه فعالیت کنم و درآمد داشته باشم. البته حالا هم به‌صورت حق‌التحریر کار می‌کنم اما دیگر کار ثابت نیست. واقعاً دو، سه سال اخیر بدترین دوره روزنامه‌نگاری بود و به روش‌های مختلف به من فشار وارد شد. بیشتر کسانی که از رسانه خارج شده‌اند اغلب به دلیل تن‌ندان به محدودیت‌ها بوده است، یعنی برخلاف آنچه فکر می‌کنیم که معیشت مشکل اصلی خبرنگاران است، اما محدودیت‌ها و مدیریت بد رسانه، می‌تواند خبرنگاران را فراری دهد.

مهم بر خورد رسانه است، مدیران رسانه‌ها باید پشت خبرنگاران‌شان بایستند و حمایت لازم را کنند اما این اتفاق برای پرونده من نیفتاد. در دو، سه سال اخیر همواره خودمان و نوشته‌های‌مان زیر ذره‌بین است، اگر تویییتی کرده باشیم یا قصد سفر برای گزارش و مصاحبه داشته باشیم، بلافاصله با ما تماس می‌گیرند. حتی در اعتراضات سال ۱۴۰۱ من با هلال‌احمر به سفر اربعین رفته بودم و نهادهای امنیتی که با من تماس گرفته بودند و نتوانسته بودند مرا پیدا کنند، با خانواده‌ام در شهرستان تماس گرفته بودند. آنها هم از همه‌جا بی‌خبر دچار شوک شده بودند و تصورشان این بود که من را کشته‌اند. این رفتارها چه معنی‌ای دارد؟ یا برای مصاحبه‌ای قصد سفر به زاهدان داشتم